

بود، به مراکش بازگردید و فرمان امارت قرطبه را به برادرش ابوالحسن^۱ داد و فرمان امارت اشبیلیه را به برادر دیگر خود ابوعلی^۲.

در این روزها در مراکش طاعون آمد و جمعی از بزرگان ملک چون ابوعمران و ابوسعید و ابوزکریا هلاک شدند. شیخ ابوحفص نیز از قرطبه بیامد و در راه بمرد. او را در سلا به خاک سپردند.

خلیفه السید ابویعقوب، برادران خود، السید ابوعلی و السید ابوالحسن را فراخواند. ابوعلی را امارت سجلماسه داد و ابوالحسن را به قرطبه بازگردانید. و پسران برادر خود، ابوحفص، را هر یک به جایی فرمانروایی داد. یعنی ابوزید را امارت غرناطه بخشید و ابومحمد عبدالله را امارت مالقه. در سال ۵۷۳ بر وزرای خود بنی جامع خشم گرفت و آنان را به ماردی تبعید کرد و غانم بن محمد بن مردنیش را فرماندهی ناوگان خود داد و به غزای اشبونه فرستاد. غانم پیروزمند با غنایم بازگردید. در همین سال برادر و وزیرش السید ابوحفص پس از آنکه در جهاد دستی نمود و دشمن بغایت سرکوب کرد، بمرد. پسرانش از اندلس بیامدند و خلیفه را از تجاوز پادشاه مسیحیان آگاه کردند. ابویوب آهنگ جهاد کرد و عرب‌ها را نیز از افریقیه فراخواند.

خبر از شورش قفصه و بازگردانیدن آن

علی بن المعز^۳ معروف به الطویل از اعقاب بنی الرند ملوک قفصه - چنانکه در اخبارشان آوردیم - در سال ۵۷۵^۴ شورش کرده بود. خلیفه ابویعقوب یوسف بن عبدالمومن خبر یافت و از مراکش به بجایه راند. در آنجا علی بن المنتصر، آنکه عبدالمومن قفصه را از او گرفته بود سعایت کردند که با خویشاوند خود که اکنون در آنجا شورش کرده است رابطه دارد و با عرب‌ها مکاتبه می‌نماید. ابویعقوب او را بگرفت و چند نامه در نزد او یافت که صحت این سعایت را به اثبات می‌رسانید. آن‌گاه هرچه داشت از او بستد و رهسپار قفصه شد. مشایخ عرب از قبیله ریاح نزد او آمدند و اظهار فرمانبرداری کردند. آنان را بگرمی پذیرا شد و همچنان به محاصره قفصه ادامه داد تا علی بن المعز^۵ تسلیم شد. آن‌گاه راهی تونس گردید و سپاهیان عرب را به مغرب فرستاد. امارت افریقیه و زاب را به السید

۳. متن: علی بن المعز

۲. متن: علی

۱. متن: الحسن

۵. متن: المعز

۴. متن: ۵۵۷

ابوعلی برادر خود داد و امارت بجایه را به السید ابوموسی. سپس به مراکش بازگشت.

بازگشت به جهاد

ابویعقوب در سال ۵۷۷ از فتح اندلس بازگردید. برادرش السید ابواسحاق از اشبیلیه و نیز السید ابوعبدالرحمان یعقوب از مرسیه بیامدند. و همه رؤسای موحدین و رؤسای اندلس گرد آمدند و او را تهنیت گفتند. خلیفه ابویعقوب همه را صله داد و آنان به بلاد خود بازگشتند. سپس خبر یافت که محمدبن یوسف بن وانودین با سپاه موحدین از اشبیلیه به سرزمین دشمن به غزا رفته است و شهر یابره را محاصره کرده و اطراف آن را تاراج نموده و بعضی از دژهایش را نیز گشوده است و پس از این پیروزی‌ها به اشبیلیه بازگشته است. همچنین عبدالله بن اسحاق بن جامع سردار ناوگان اشبیلیه با ناوگان اشبونه در دریا برخورد کرده و آنان را شکست داده و بیست کشتی با اسیران و غنایم به چنگ آورده است.

آن‌گاه خبر یافت که الفونسو پسر سانچه لشکر به قرطبه آورده و در حدود مالقه ورنده و غرناطه دست به حمله‌هایی زده است. سپس به إسجّه رفته و دژ شنغیله^۱ را تصرف کرده و مسیحیان را در آن جای داده است و خود بازگشته است. ابویعقوب، السید ابواسحاق و مردم را به جنگ فراخواند و دژ را چهل روز محاصره نمود. سپس خبر یافت که الفونسو به یاری دژ از طلیطله در حرکت آمده. از این رو بازگشت.

محمدبن یوسف بن وانودین با سپاه موحدین از اشبیلیه به طلیبیره رانند. مردم شهر به دفاع بیرون آمدند، محمد جمعی کثیر از ایشان را کشت و با غنایم بازگردید.

خلیفه ابویعقوب بار دیگر عزم جهاد تازه کرد و هر یک از فرزندان خود را به جایی از اندلس امارت داد و آنان را با لشکری گسیل داشت. پسرش ابواسحاق را بر روال پیشین به اشبیلیه فرستاد و السید ابویحیی را امارت قرطبه داد و السید ابوزید الحررضانی را حکومت غرناطه ارزانی داشت و پسر خود السید ابوعبدالله را بر مرسیه فرستاد.

در سال ۵۷۹ به سلا نهضت کرد. ابومحمد بن ابی اسحاق بن جامع را با سپاهی از عرب از افریقیه بدو پیوست. ابویعقوب رهسپار فاس شد. بر مقدمه، قبایل هنتانه و تینملل و عرب‌ها را بفرستاد. در ماه صفر سال ۵۸۰ در سبته از دریا گذشت و در جبل

۱. متن: شنغیله

الفتح فرود آمد و از آنجا به اشبیلیه رفت. سپاهیان اندلس نیز به او ملحق شدند. آن‌گاه بر محمدبن وانودین خشم گرفت و او را به حصن غافق تبعید کرد و به غزای شتترین رفت و چند روز شهر را محاصره نمود سپس از محاصره دست برداشت و این امر سبب پراکنده شدن لشکرش شد. در این حال مسیحیان از دژ بیرون آمدند و خلیفه را بی هیچ آمادگی و نیرویی دیدند. ابویعقوب خود و آنان که در حضورش بودند جنگ را بجد درایستادند و پس از چند حمله سخت بازگردیدند. در این روز خلیفه کشته شد. گویند در میدان جنگ تیری بر او آمد و سبب مرگش شد و بعضی گویند که بیمار شد و بمرد. خدایش بیمارزاد.

دولت یعقوب المنصور

چون خلیفه ابویعقوب یوسف به هنگام محاصره شتترین به سال ۵۸۰ بمرد با پسرش یعقوب بیعت شد. یعقوب سپاه موحدین را به اشبیلیه آورد و در آنجا کار بیعت به پایان آمد. شیخ ابومحمد عبدالواحدبن ابی حفص را وزارت خویش داد و مردم را به جنگ فراخواند و به سرداری برادرش السید ابویحیی به جنگ گسیل داشت. چند دژ را بگرفت و در بلاد کفار کشتار نمود. سپس از دریا گذشت و به مغرب آمد در قصر مصموده، السید ابوزکریان السید ابو حفص که با مشایخ زغبه از تلمسان می آمد او را دیدار کرد. یعقوب به مراکش رفت و منکرات را قطع کرد و بساط عدل گسترد و احکام دین رواج داد. نخستین حادثه‌ای که در دولت او به وجود آمد حادثه ابن غانیه بود.

خبر درباره ابن غانیه

در ایام علی بن یوسف بن تاشفین بود که دشمن بر جزیره میورقه حمله کرد و مبشر، والی آن از موالی مجاهد به قتل رسید و مردم گرفتار آشوب شدند. چون دشمن میورقه را محاصره نمود مبشر از علی بن یوسف بن تاشفین یاری خواست و دشمن پس از تصرف و تاراج جزیره هرچه بود برکند و بسوخت. آن‌گاه علی بن یوسف بن تاشفین، وانودین ابی بکر از رجال لمتونه را با پانصد سوار از سپاه خود به امارت آنجا فرستاد. سردار لمتونی پای از حد خود بیرون نهاد و خواست در مکانی دورتر از دریا شهری بنا کند ولی مردم شهر امتناع کردند و سردار لمتونی رئیس مردم شهر را به قتل آورد. مردم همه بشوریدند و او را گرفته به زندان کردند و خود نزد علی بن یوسف رفتند و او گناهشان را

ببخشود و محمد بن علی بن یحیی المَسوفی معروف به ابن غانیه را بر ایشان امارت داد. پیش از این برادر محمد، یحیی در غرب اندلس بود و در اشبیلیه می‌زیست. یحیی برادر خود محمد را امارت قرطبه داد ولی علی بن یوسف به او نوشت که محمد را به امارت میورقه فرستد. محمد از قرطبه بیامد و فرزندانش عبدالله و علی و اسحاق و زبیر و ابراهیم و طلحه را نیز با خود بیاورد. عبدالله و اسحاق تربیت یافتگان عم خود بودند و در کفالت او و فرزند خواندگان او. چون محمد بن علی بن غانیه به میورقه رسید و انور را گرفت و در بند کشید و به مراکش فرستاد و ده سال در میورقه فرمان راند. یحیی بن علی بن یحیی بن غانیه بمرد در حالی که عبدالله پسر برادر خود محمد را امارت غرناطه داده بود و برادر او اسحاق بن محمد را امارت قرمونه. چون علی بن یوسف بن تاشفین درگذشت و دولت لمتونه روی به ضعف نهاد و موحدین بر ایشان غلبه یافتند محمد بن غانیه دو پسر خود عبدالله و اسحاق را به میورقه فراخواند. آن دو با ناوگان خود به پدر پیوستند و دوت لمتونه پایان گرفت.

محمد بن غانیه پسر خود، عبدالله را به جانشینی برگزید. برادرش اسحاق به رقابت با او برخاست و با جماعتی از لمتونه به توطئه کشتن او پرداخت و او را همچنین پدرش محمد را کشتند. آن‌گاه آهنگ قتل اسحاق کردند. اسحاق از این امر خبر شد و با لب بن میمون سردار ناوگان دریائی در باب ایشان در نهان به گفتگو پرداخت و همه لمتونیان را در خانه‌هایشان فروگرفت، و بکشت. در سال ۵۴۶ با او بیعت کردند و او فرمانروای میورقه باقی ماند. در آغاز کار خود به ساختن بناها و غرس درخت‌ها پرداخت ولی مردم از سوء حکومت او ملول شدند. لب بن میمون از او بگریخت و به موحدین پیوست و اسحاق به غزو کفار می‌رفت و اسیرانی را که می‌گرفت نزد خلیفه ابویعقوب یوسف می‌فرستاد تا آن‌گاه که اندکی پیش از هلاکت او در سال ۵۸۰ درگذشت.

پس از مرگ اسحاق، پسرانش محمد و علی و یحیی و عبدالله و غازی و سیر و منصور و جباره و تاشفین و طلحه و عمر و یوسف و حسن، هر یک به کاری پرداختند. پسرش محمد به امارت رسید و نزد خلیفه ابویعقوب یوسف کس فرستاد و اظهار فرمانبرداری نمود. ابویعقوب یوسف علی بن زبرتیر^۱ را برای تحقیق در این امر بفرستاد. برادرانش چون احساسی چنین کردند به خشم آمدند و او را بگرفتند و در بند کردند و برادر خود

۱. متن: زبرتیر

علی را بر خود امیر ساختند، در این حال خبر آوردند که خلیفه ابویعقوب مرده است و پسرش یعقوب المنصور به جای او نشسته. از این رو آنان نیز ابن زبیر را در بند کردند و با ناوگان خویش رهسپار بجایه شدند. علی بن اسحاق برادر خود طلحه را امارت میورقه داد و خود بی خبر راهی بجایه شد. فرمانروای بجایه السید ابوالربیع بن عبدالله بن عبدالمومن بود. در این هنگام برای برخی کارها از بجایه خارج شده بود. علی بن اسحاق در سال ۵۸۱ بر بجایه مستولی شد. سپاهیان او السید ابوالربیع و السید ابوموسی بن عبدالمومن صاحب افریقیه را که در آن ایام به بجایه آمده بود گرفتند. علی بن اسحاق برادر خود یحیی را حکومت بجایه داد و به الجزایر رفت و آنجا را بگشود و یحیی پسر برادر خود طلحه را در آنجا نهاد و به ملیانه^۱ لشکر راند. یدربن عایشه را نیز امارت ملیانه داد. آنگاه به سوی قلعه و قسنطینه لشکر برد. خبر به المنصور یعقوب بن یوسف رسید که در این هنگام از جنگ بازمی گشت و در سبته بود. یعقوب، ابوزید فرزند عم خود السید ابو حفص را به جنگ او فرستاد و محمد بن ابی اسحاق بن جامع را فرماندهی ناوگان داد و ابومحمد بن عطوش و احمد صقلی را زیر نظر او قرار داد.

السید ابوزید به تلمسان راند. در این ایام برادرش السید ابوالحسن والی تلمسان بود. ابوزید در استحکامان شهر نظر کرد. سپس از تلمسان لشکر بیرون آورد و در میان رعیت ندای عفو داد. مردم ملیانه بر علی بن غانیه بشوریدند و او را بیرون راندند.

کشتی ها به الجزایر رفتند و آنجا را تسخیر کردند و یحیی بن طلحه را در بند نمودند. آنگاه یدربن عایشه از ام العلو گسیل داده شد. او همه را در شلف به قتل آورد و احمد صقلی با ناوگان خود به بجایه راند و آنجا را در تصرف آورد. یحیی ابن اسحاق بن غانیه به برادر خود علی بن اسحاق پیوست. علی مشغول محاصره قسنطینه بود. محاصره را رها کرد و برفت. السید ابوزید به تکلات^۲ رفت. السید ابوموسی از بند برهید و در آنجا با او دیدار کرد. سپس در طلب دشمن به حرکت درآمد و قسنطینه را از محاصره برهاند و به سوی صحرا رفت. موحدین او را تا مَقره و نقاوس تعقیب کردند. آنگاه به بجایه راندند. و ابوزید در آنجا استقرار یافت. علی بن اسحاق بن غانیه به قفصه لشکر برد و آنجا را بگرفت و توزر را مورد حمله قرار داد. توزر مقاومت کرد او به طرابلس راند. غَزَی الصَّنْهَاجِی از جمع ابن غانیه بیرون آمد و به میان احیا عرب رفت و بر اشیر غلبه

۲. B و D: سکلات. A: سلات

۱. متن: ملویه

یافت السید ابوزید پسر خود ابوحفص عمر را بر سر ایشان فرستاد. غانم بن مردنیش هم با او بود. آنان را سرکوب نمودند و بر مکان‌های ایشان حمله کردند. غزی کشته شد و سرش را به بجایه فرستادند و در آنجا بیاویختند. برادرش عبدالله به او پیوست و بنی حمدون را از بجایه به سلا تبعید کرد زیرا متهم بودند که در فتنه ابن غانیه شرکت داشته‌اند. خلیفه السید ابوزید را از آنجا که بود به بجایه فراخواند و به جای او برادر خود السید ابو عبدالله را فرستاد و به حضرت بازگردید. در اثنا این احوال خبر رسید علی بن زبیر بر میورقه غلبه یافته است. از اخبار او آن‌که امیر یوسف بن عبدالمومن او را به میورقه فرستاد تا در باب وفاداری بنی غانیه یقین حاصل کند و این در اثر درخواست برادرشان محمد بود. چون زبیر به میورقه رسید آنان بر برادر خود که اینچنین تسلیم شده بود برآشفتند و برادر خود و علی بن زبیر را بگرفتند و بند برنهادند و برادر دیگرشان علی را بر خود امارت دادند و ناوگان جنگی خود به بجایه آوردند. چون آنان دور شدند علی بن زبیر به چاره‌جویی پرداخت و با غلامان غیر عرب آنان در نهان به گفتگو پرداخت که اگر راهش بگشایند کاری خواهد کرد که آنان آزاد شده بر سرزمین‌های خویش نزد خانواده‌های خود بازگردند. آنان خواست او را برآوردند. علی بن زبیر در قفصه بشوریدند و محمد بن اسحاق را از زندانی که در آنجا محبوسی بود برهانید و همه به حضرت رفتند. علی بن غانیه در طرابلس بود که از ماجرا خبر یافت. برادر خود عبدالله را به صقلیه فرستاد و او از آنجا به سوی میورقه راند و در یکی از روستاهای آن فرود آمد و با حيله‌ای که اندیشید بر شهر غلبه یافت. در این هنگام آتش فتنه در افریقیه افروخته شد.

علی بن غانیه به بلاد جرید لشکر برد و بر بخش بزرگی از آن غلبه یافت در آن حال خیر استیلای او بر قفصه بر سید یعقوب المنصور در سال ۵۸۲ از مراکش بیامد و به فاس رسید در آنجا بیاسود و رهسپار ریاط تازی شد. سپس همچنان با تعبیه به تونس راند. ابن غانیه آن گروه از ملثمین و عرب‌ها را که در اختیار داشت گرد آورد. قراقوش غز صاحب طرابلس نیز با او یار شد یعقوب المنصور به فرماندهی ابویوسف بن السیدابی حفص به سوی ایشان لشکر فرستاد دو سپاه در غمره مصاف دادند سپاه موحدین شکست خورد و با کشته شدن علی بن زبیر و ابوعلی بن یغمور و از میان رفتن وزیر، عمر بن ابی‌زید معرکه پایان گرفت بقایای لشکر موحدین به قفصه گریختند و بسیاری از ایشان به قتل

رسید آنان که از مرگ رهایی یافتند به تونس رسیدند یعقوب المنصور برای تلافی و جبران شکست بار دیگر لشکر بیرون آورد و به قیروان رسید و تا حامه شتابان برفت دو لشکر پیکار آغاز نهادند شکست در لشکر ابن غانیه و یارانش افتاد ابن غانیه همراه با دوستش قراقوش جان خویش از معرکه برهائید ولی بسیاری از سپاهیانشان کشته شدند المنصور به قابس در آمد و از حرم ابن غانیه و خورشاونندان او هر که در آنجا بود به کشتی نشانند و به تونس برد آنگاه عنان به جانب توزر گردانید و آنجا را بگرفت و هر که را یافت بکشت سپس به قفصه رفت مردم قفصه پس از چند روز نبرد تسلیم او شدند مردم شهر را امان داد و اصحاب قراقوش را از شهر براند و ملثمین و گروهی را که با آنان بودند بکشت و با روی شهر ویران کرد و به تونس بازگردید آنگاه امارت افریقیه را به السید ابوزید داد و در سال ۵۸۴ رهسپار مغرب شد و بر مهدیه گذشت و از راه تاهرت به صحرا راند. عباس بن عطیه امیر بنی توجین راهنمای او به تلمسان شد. بر عم خود السید ابواسحاق به سبب خطایی که از او سرزده بود خشم گرفت و او را از مقام خویش بپنداخت. سپس رهسپار مراکش شد. گفتندش که برادرش السید ابو حفص والی مرسیه، ملقب به الرشید، و عمش السید ابوالربیع والی تادلا چون خبر شکست غمره را شنیده‌اند هوس دست یافتن به خلافت را در سر پخته‌اند. از این رو هنگامی که برای تبریک و تهنیت نزد او آمدند فرمان داد ایشان را در رباط الفتح حبس کنند تا در کارشان تحقیق کند سپس هر دو را بکشت و السید ابوالحسن بن السید ابو حفص را امارت بجایه داد. یحیی بن غانیه آهنگ قسنطینه کرد. ابن غانیه به بسکره شد و درختان آن ببرد و آنجا را به جنگ بگشود. سپس قسنطینه را محاصره نمود ولی شهر مقاومت ورزید. از این رو به محاصره بجایه رفت و در آنجا کشتار و غارت بسیار کرد اخبار آن را در آتیه خواهیم آورد.

اخبار ابویوسف یعقوب المنصور در جهاد

ابو یوسف یعقوب خبر یافت که دشمن بر شلب غلبه یافتند و بر سپاه اشبیلیه نیز دستبردی سخت زده و گروههایی از سپاهیان دشمن در آن نواحی در آمد و شد هستند و بسیاری از دژهای آن را تسخیر کرده‌اند. ابویوسف بن ابی حفص همه ماجرا را برای او نوشت. پس فرمان جهاد داد و در سال ۵۸۶ به قصر مضموده لشکر برد و پس از آن که روزی چند بیاسود از دریا گذشت و به جزیره طریف درآمد و از آنجا شتابان به شلب

راند. سپاهیان اندلس نیز به او پیوستند. آنان را به محاصره شلب گماشت و خود به دژ طُرُش رفت و آن را بگشود و به اشبیلیه بازگردید. سپس در سال ۵۸۷ به جنگ شلب رفت و آنجا را فتح کرد. ابن وزیر پس از آنکه در راه خود چند دژ گشوده بود به نزد او آمد. چون این فتوحات حاصل شد به پایتخت خویش بازگردید و فرمان ولایتمهدی پسر خود الناصر را صادر فرمود.

در سال ۵۸۸ السید ابوزید صاحب افریقیه همراه با مشایخ عرب - از هلال و سلیم - به حضرت آمدند. آنان را با اکرام تمام در آورد و پس از دیداری به بلاد خود بازگشتند. در این احوال او را از نیرومند شدن ابن غانیه در افریقیه خبر دادند و از کثرت و آشوب و فساد او در آن سرزمین، آهنگ افریقیه نمود چون به مکناسه رسید از حوادث اندلس اخباری شنید که چون از اهمیت برخوردار بود روی به سوی اندلس نمود. در سال ۵۹۱ به قرطبه رسید و سه روز در آنجا بیاسود، سپس به آرک از نواحی بطلیوس فرود آمد. سپاه مسیحیان با سه تن از امرایشان بیامدند اینان پسر الفونسو و ابن الرنک (آلفونسو هنریکیز) و البیوح بودند. مصاف در یکی از روزهای سال ۵۹۱ بود. ابو محمد بن ابی حفص در این روز سردار سپاه مطوعه بود و برادرش ابویحیی سردار سپاه موحدین. در این روز مسیحیان به هزیمت رفتند و این هزیمت مشهور است زیرا سی هزار تن از ایشان به ضرب شمشیر کشته شدند. بقایای ایشان به دژ ارک پناه بردند اینان پنج هزار تن از سرانشان بودند. المنصور آنان را به تسلیم واداشت و با آزاد کردن آنان همان تعداد از اسیران مسلمان را آزاد کرد. در این روز ابویحیی بن الشیخ ابی حفص رشادت‌ها نمود تا کشته شد. فرزندانش را از آن پس بنی الشهید خواندند. المنصور به اشبیلیه بازگردید سپس در سال ۵۹۲ به غزای ناحیه اندلس راند و چند دژ و چند شهر بگرفت و ویران نمود از آن جمله تُرجاله و طلبیره و بر طَلِیْطَلَه مشرف شد و اراضی آن را ویران نمود و تاراج کرد و در سال ۵۹۳ به اشبیلیه بازگردید. نزد او در باب قاضی ابوالولید بن رشد سعادت کردند که در دین و عقیده او خلل است. حتی برخی از این عقاید در تألیفات او و به خط او موجود است. المنصور دستور داد زندانش کنند و سپس آزادش کرد و به حضرت خواند و ابن رشد در این سفر وفات کرد.

یعقوب المنصور از اشبیلیه به غزای بلاد پسر الفونسو رفت و در آستان شهر طلیطله خبر یافت که صاحب برشلونه پسر الفونسو را یاری داده است و لشکر فرستاده و اکنون

همه در دشت مَجْرِيَط (مادرید) گرد آمده‌اند. المنصور لشکر بر سر ایشان برد. چون به نزدیکی آنان رسید لشکر آلفونسو بی هیچ نبردی پراکنده شد و منصور به اشبیلیه بازگردید. آن‌گاه پادشاهان مسیحی رغبت کردند که با او طرح دوستی ریزند. المنصور نیز این خواست بپذیرفت. منشور امارت اشبیلیه را به السید ابوزید بن الخلیفه داد و منشور امارت بطلیوس را به السید ابوالربیع بن السید ابی حفص سپرد و السید ابوعبداللہ بن السید ابوحفص را امارت مغرب ارزانی داشت. و در سال ۵۹۴ به مقر خویش بازگردید. در این هنگام بیمار شد و مرگش در همین بیماری بود. پیش از مرگ خویش وصیت کرد. وصیت او مشهور شد و مردم برای یکدیگر نقل می‌کردند. عیسی بن الشیخ ابی حفص به هنگام وصیت کردنش حاضر بود. در آخر ماه ربیع‌الآخر سال ۵۹۵ بمرد خدایش بیامرزاد.

خبر رسیدن ابن منقذ با هدایایی از سوی صاحب بلاد مصر

در اواخر دولت عبیدیان از سال ۴۹۰ فرنگان ساحل شام را تصرف کرده بودند. سپس بیت‌المقدس را هم تسخیر کردند چون صلاح‌الدین بن ایوب بر مصر و شام مستولی شد عزم جهاد ایشان نمود. صلاح‌الدین دژهای ایشان را یکی پس از دیگری می‌گشود تا همه آنان را به چنگ آورد و در سال ۵۸۳ بیت‌المقدس را فتح کرد و کلیسایی را که در آنجا پناه گرفته بودند ویران نمود. امم مسیحی در هر جا که بودند به خشم آمدند و بر ناوگان صلاح‌الدین در دریا راه بگرفتند صلاح‌الدین در سال ۵۸۵ از المنصور ابویوسف یعقوب یاری خواست و خواست تا از دریا به یاری او آید تا عکا و صور و طرابلس را در محاصره گیرد. ابوالحارث عبدالرحمان بن منقذ باقیمانده امرای شیزر نیز از دژهای شام پیامد. او به هنگام اختلال دولت عبیدیان بر آن بلاد مستولی شده بود.

چون کار بر صلاح‌الدین قرار گرفت و مصر و شام در قبضه تصرف او آمد، بنی منقذ را فراخواند و حق و سابقه ایشان مرعی داشت و برای انجام این مقصود، او را هدایایی به نزد المنصور به مغرب فرستاد. این هدیه شامل دو قرآن بود که با اسلوبی زیبا نگارش یافته بود و مقدار صد درهم روغن بَلَسَان و بیست رطل عود و ششصد مثقال مشک و عنبر و پنجاه کمان اعرابی با زه و بیست شمشیر هندی و شماری زین اسب. ابن منقذ با این هدایا به مغرب رسید. المنصور در اندلس بود و او در فاس درنگ کرد تا پیامد پس به

دیدار او رفت و پیام بگزارد ولی المنصور از ارسال ناوگان معذرت خواست و فرستاده بازگردید. بعضی گویند بعدها صد و هشتاد کشتی فرستاد و مسیحیان را از سواحل شام دور داشت.

دولت الناصر محمد بن المنصور

چون المنصور به هلاکت رسید پسرش محمد ولیعهد او زمام امور ملک به دست گرفت و الناصر لدین الله لقب گرفت. ابوزید عبدالرحمان بن موسی بن یوجان را که پسر برادر شیخ ابو حفص بود به وزارت برگزید و سپس ابو محمد بن شیخ ابی حفص را وزارت داد. السید ابوالحسن بن السید ابو حفص را امارت بجایه داد و کارهای آن دیار به او سپرد در سال ۵۹۶ از فساد اعراب و تجاوز دشمن به افریقیه خبر یافت. همچنین شنید که السید ابوالحسن از ابن غانیه شکست خورده و از قسنطینه بازگشته است پس السید ابوزید بن ابی حفص را با سپاهی از موحدین به تونس فرستاد تا مرزهای آن بلاد مستحکم دارد. آنگاه ابوسعید بن شیخ ابو حفص را از پی او بفرستاد ابن غانیه در خلال این احوال بر دژ مهدیه غلبه یافت و در سال ۵۹۸ در سوس مردی از کزوله موسوم به ابوقصه آشوب برپا نمود. الناصر سپاهیان موحدین را بر سر او فرستاد تا لشکرش را پریشان کردند و او را کشتند در ایام او فتح میورقه میسر شد و اکنون خبر آن را می آوریم.

فتح میورقه

از اخبار میورقه یکی آنکه محمد بن اسحاق، چون برادرانش یحیی و علی به افریقیه رفتند و برادر دیگرش طلحه بر میورقه امارت یافت، با برخی از حواشی توطئه آغاز کرد و با ابن زبرتیر از بند رهایی یافت و دعوت المنصور یعقوب را برپای داشت. آنگاه خبر این دعوت را با ابن زبرتیر به نزد او فرستاد. المنصور نیز ناوگان خود را به سرداری ابوالعلی بن جامع روان داشت تا میورقه را در تصرف آورد ولی محمد از تسلیم شهر ابا کرد و در عوض نزد پادشاه مسیحی که در برشلونه بود کس فرستاد و از او خواست سپاهی از مسیحیان را بفرستد تا در خدمت او باشند. او نیز اجابت کرد. مردم میورقه بدین سبب بر او بشوریدند و از دشمنی یعقوب المنصور هراسناک شدند عاقبت محمد را براندند و برادرش تاشفین را بر خود امیر ساختند. خبر به علی رسید. در این ایام در

قسنطینه بود برادران خود عبدالله و الغازی را بر میورقه فرستاد آن دو در نهران با مردم به گفتگو پرداختند تا تاشفین را عزل کردند و عبدالله را به جای او بر خود امیر کردند. المنصور ناوگان خود را چند بار با ابوالعلی بن جامع و یحیی بن شیخ ابوابراهیم هَزْرَجی فرستاد ولی مردم به دفاع پرداختند و از آنان خلق بسیاری را کشتند و کار عبدالله بالا گرفت و این وقایع در سال ۵۸۳ اتفاق افتاد.

سپس المنصور هلاک شد. الناصر به سرداری عم خود سید ابوالعلی و شیخ ابوسعید بن ابی حفص کشتی های جنگی خود به میورقه فرستاد و عبدالله جنگ دریوست برادرش تاشفین و مردم او را تنها رها کردند عاقبت شکست خورد سپاه الناصر به شهر درآمد. پس از این پیروزی، سید ابوالعلی به مراکش بازگردید و عبدالله بن طاع الله کومی بر شهر امارت یافت. سپس الناصر ابوزید را به امارت میورقه فرستاد و ابن طاع الله را فرماندهی دریایی داد. پس از سید ابوزید، سید ابوعبدالله بن ابی حفص بن عبدالمومن و پس از او ابویحیی بن علی بن ابی عمران تینمللی به حکومت میورقه رسید. در سال ۶۲۷ مسیحیان میورقه را از او بستند.

خبر افریقیه و غلبه یحیی ابن غانیه بر آن و حکومت ابومحمد بن الشیخ ابوحفص چون المنصور به هلاکت رسید کار ابن غانیه در افریقیه نیرو گرفت. الناصر پسر المنصور السید ابوزید و شیخ ابوسعید ابی حفص را بر افریقیه امارت داد. بعضی گویند آن دو را المنصور خود امارت داده بود. هرج و مرج در افریقیه افزون شد و محمد بن عبدالکریم الرکراکی در مهدیه شورش کرد و مردم را به خود دعوت کرد و بر سر فرمانروایی با ابن غانیه و موحدین به نزاع برخاست. و صاحب «قبه الادیم محمد بن عبدالکریم» نام گرفت. محمد بن عبدالکریم به تونس آمد و در سال ۵۹۶ در قراء اطراف آن دست به آشوب زد. ابن غانیه لشکر به قابس برد و در آنجا تحصن گرفت. محمد بن مسعود بن البلط شیخ قبیلۀ ریاح که از پیروان او بود، بر او یشورید و به یحیی بن غانیه پیوست. ابن امر سبب شد که ابن غانیه بر محمد بن عبدالکریم چیره گردد. یحیی بن غانیه آهنگ محمد بن عبدالکریم نمود و لشکر به قفصه برد و منهزمش ساخت و تا مهدیه تعقیبش کرد و در آنجا با او مصاف داد. ابن غانیه از صاحب تونس السید ابوزید مدد خواست او نیز چند کشتی به یاریش فرستاد. محمد بن عبدالکریم در تنگنا افتاد و از ابن غانیه امان خواست و ابن غانیه

امانش داد. ولی چون پیامد، دستگیرش کرد و خود بر مهدیه استیلا یافت سپس به قتلش آورد. این واقعه در سال ۵۹۹ اتفاق افتاد.

الناصر ناوگان خود را با عمش ابوالعلی و سپاه موحدین را به سرداری ابوالحسن بن ابی حفص بن عبدالمومن گسیل داشت. اینان پیش از غلبه ابن غانیه بر قلعه به محمدابن عبدالکریم اعلان جنگ دادند. ابن عبدالکریم عذر آورد که او نگهبان این قلعه است از تجاوز دشمن و از عهده این کار بر نمی آید جز آنکه مورد اعتماد خلیفه باشد. سید ابوالحسن به بجایه که مرکز فرمانروایی اش بود بازگردید و لشکر را میان خود و برادرش سید ابوزید صاحب تونس تقسیم کرد و اوضاع آرامش یافت. چون یحیی ابن غانیه بر مهدیه غلبه یافت و بر قراقوش غز صاحب طرابلس نیز چیره گردید - اخبار آن را در ضمن اخبار ابن غانیه آوردیم - آنگاه بر بلاد جرید غلبه یافت و سپس در سال ۵۹۹ لشکر به تونس برد و آنجا را به جنگ بستند و سید ابوزید را بگرفت و از مردم تونس اموالی را که هزینه کرده بود طلب نمود و دست به شکنجه آنان گشود. این اعمال به وسیله کاتبش ابن عصفور انجام می گرفت. در این بازجست بسیاری از خاندانها به هلاکت رسیدند. آنگاه مردم بونه و بنزرت و شقبناریه و اربص و قیروان و تبسه و صفاقس و قابس و طرابلس داخل در دعوت او شدند. اعمال افریقیه در قلمرو او انتظام یافت. و عمال خود به اطراف فرستاد و چنانکه در اخبار او آوردیم به نام بنی عباس خطبه خواند. سپس برادر خود الغازی را بر تونس امارت داد و خود به کوهستانهای طرابلس رفت و از مردم آن حوالی هزارهزار دینار - هزار دو بار مکرر شود - غرامت گرفت و به تونس بازگردید.

الناصر از کثرت هرج و مرج در افریقیه و استیلای یحیی ابن غانیه بر آن و افتادن ابوزید دریند او آگاه شد. با موحدین در کار او مشورت نمود. رای چنان دادند که با ابن غانیه راه مسالمت پوید. ولی ابومحمد بن شیخ ابوحفص بر آن بود که باید به سوی او لشکر کشید و او را دفع کرد. محمد، الناصر بر رای او کار کرد و در سال ۶۰۱ بدان سو نهضت نمود. به فرماندهی ابویحیی بن زکریا الهزرجی ناوگان خود در دریا به حرکت آورد. ابن غانیه ذخایر اموال و حرم خود را با علی بن غازی بن محمد بن علی بن غانیه به مهدیه فرستاد. مردم طرابلس بر ابن غانیه بشوریدند و عامل خود تاشفین بن غازی بن محمد بن علی بن غانیه را بیرون کردند. ابن غانیه آهنگ طرابلس نمود و آنجا را ویران

ساخت.

ناوگان محمد الناصر به تونس رسید. سپاهیان به شهر درآمدند و هر که را از متابعان ابن غانیه یافتند کشتند. آن‌گاه الناصر از پس ابن غانیه روان شد یحیی بن غانیه بگریخت. الناصر به مهدیه شد و از آنجا ابو محمد بن شیخ ابو حفص را برای مصاف با ابن غانیه روانه نمود. ابن غانیه در تاجرا بود که ابو محمد بیامد. نبرد در گرفت. برادر جبار کشته شد و نیز کاتبش ابن لمطی و عاملش فتح بن محمد در زمره مقتولان بودند. ابن نخیل گوید: غنایمی که از سپاه او در آن روز به دست آمد هجده هزار بار اموال و امتعه و اثاث و آلات بود. ابن غانیه با زن و فرزند خود برهید و سید ابوزید را از بند آزاد کرد. نگهبانان او به هنگام هزیمت آهنگ قتلش نموده بودند. محمد الناصر، مهدیه را از دست علی بن غازی معروف به الحاج الکافی بستد بدان شرط که به عمش ملحق شود. او نیز شرط به جای آورد و از پی کار خود رفت ولی از راه بازگردید و آیین موحدین پذیرفت. محمد الناصر او را پذیرفت و اکرام کرد و به خود نزدیک ساخت آن سان که مزیدی بر آن نبود. او در روز العقاب که از آن یاد خواهیم کرد کشته شد.

محمد الناصر از مهدیه رفت و محمد بن یغمور الهزغی را امارت مهدیه داد و عبدالله بن ابراهیم بن جامع را امارت طرابلس و به تونس بازگردید و تا سال ۶۰۳ در آنجا درنگ کرد. برادر خود السید ابواسحاق را با سپاهی از موحدین از پس دشمن فرستاد او تا آن سوی طرابلس را زیر پی درنوردید و بنی دمر و مطماطه و ساکنان کوهستان نفوسه را گوشمال داد و از آنجا نیز بگذشت و به سوبقه بنی مذکور رفت. سید ابواسحاق نزد برادر به تونس آمد و فتح به کمال رسید.

محمد الناصر را بار دیگر هوای مغرب در سر افتاد. رای بر آن نهاد که ابو محمد بن شیخ ابو حفص را که شیخ دولت و صاحب رای او بود در مغرب گذارد ولی او نمی پذیرفت. تا آن‌گاه که پسر خود یوسف بن محمد را به نزد او فرستاد و خواهش خود بازگفت. ابو محمد آمدن فرزند خلیفه را بزرگ شمرد و بپذیرفت. گفتند بدان شرط که تنها سه سال در افریقیه بماند تا کارها به صلاح آید و استحکام یابد و بر آن شمار از سپاه که با او می ماند خود فرمان راند. الناصر شرط های او را قبول کرد.

الناصر به مراکش بازگردید و در ربیع الاول سال ۶۰۴ به شهر درآمد. عبدالعزیز بن ابی زید الهتانی را امارت عدوتین - عدوة الاندلس و عدوة القرویین - داد و وزارت بر

عَهْدَةُ ابوسعید بن جامع بود و ابوسعید را با این عبدالعزیز دوستی بود. به هنگام بازگشت او از افریقیه سید ابوالربیع بن عبدالله عبدالمومن صاحب تلمسان و سِجْلَمَاسَه و سید ابوالحسن بن ابی حفص بن عبدالمومن صاحب بجایه بمردند. این ابوالربیع پیش از این امارت بجایه داشت و او بود که دو باغ یکی به نام رفیع و یکی به نام بدیع را در بجایه از نو تجدید کرد. بنی حماد آن دو را احداث کرده بودند ولی بعدها ویران شده بودند و السید ابوالربیع بار دیگر آنها را تجدید نمود. در سال ۶۰۵ - سال بعد - السید ابو عمران بن یوسف بن عبدالمومن را امارت تلمسان داد. او امارت آن دیار را از السید حسن گرفته بود. السید ابو عمران با سپاه موحدین به تلمسان رفت و در اقطار آن طوف کرد. ابو عمران در تلمسان بود که ابن غانیه بر سر او تاخت. لشکر موحدین شکست خورد و ابو عمران به قتل رسید و اهل تلمسان بترسیدند. السید ابوزکریا از فاس به تلمسان آمد. مردم آرامش یافتند. در خلال این احوال محمد الناصر، ابوزید بن یوجان را امارت تلمسان داد و او را با سپاه بفرستاد چون او برسد ابن غانیه به جای خود در مکانی دور دست افریقیه بگریخت. محمد بن مسعود البَلَطُ شیخ دواوده از قبیله رباح و غیر او جمعی اعراب رباح و سلیم نیز با او بودند. ابو محمد بن ابی حفص راه بر ایشان بگرفت. آنان منهزم شدند و موحدین بر محلاتشان مستولی گردیدند و هر چه در دست داشتند بستند و آنان به اطراف طرابلس رفتند. سیر بن اسحاق به دعوت موحدین گریوید و از آنان دور شد. هم در این سال الناصر منشور حکومت جزیره میورقه را به ابویحیی بن ابی الحسن بن ابی عمران داد. پیش از این فرمانروای آنجا سید ابو عبدالله بن ابی حفص بود. الناصر او را امارت بلنسیه داد و ابو عمران بن یاسین هتانی را به جای ابوالحسن بن واکاک به مرسیه فرستاد. همچنین السید ابوزید را به جای ابو موسی بن ابی حفص به ناحیه جیان فرستاد و السید ابوابراهیم بن یوسف را امارت اشیلیه داد و ابو عبدالله بن ابی یحیی بن شیخ ابو حفص را امارت غرناطه و ما در این باب سخن خواهیم گفت. ان شاء الله تعالی.

اخبار محمد الناصر در جهاد

چون محمد الناصر خبر یافت که دشمن بر بسیاری از دژهای بلنسیه غلبه یافته است مغموم و مضطرب شد و به شیخ ابو محمد بن ابی حفص نوشت و با او در باب جنگ با

دشمنان مشورت کرد ولی او مخالفت ورزید و از اقدام سرباز زد. الناصر خود از مراکش - در سال ۶۰۹ - بیرون آمد و به اشبیلیه رفت و بسیج نبرد نمود. سپس لشکر از اشبیلیه بیرون آورد و قصد بلاد پسر الفونسو کرد و قلعه‌های شلبطره و اثلج را در راه بگشود. طاغیه به قلعه رباح تاخت و یوسف بن قاس در آنجا بود به محاصره افتاد. یوسف با او مصالحه کرد و خود نزد محمد الناصر رفت. الناصر یوسف را کشت و خود همچنان با تعبیه‌ای تمام در جایی به نام عقاب موضع گرفت. طاغیه آماده نبرد شد. فرمانروای برشلونه نیز به یاریش شتافت. در این نبرد مسلمانان شکست خوردند. این هزیمت در اواخر ماه صفر سال ۶۰۹ بود. الناصر به مراکش بازگردید و در ماه شعبان همان سال درگذشت.

پسر الفونسو در نهران با پسر عم خود البیوج صاحب لیون قرار گذاشته بود که به الناصر دم از دوستی زند و کاری کند که لشکر به هزیمت رود. او نیز چنان کرد. سپس به اندلس بازگشتند و بر بلاد مسلمانان حمله آوردند. السید ابوزکریابن ابی حفص بن عبدالمومن در نزدیکی اشبیلیه آنان را شکست داد. مسلمانان خوشحال شدند و اوضاع همچنان بردوام بود.

شورش ابن الفرس

عبدالرحیم بن عبدالرحمان بن الفرس از طبقه علمای اندلس بود و به المهر شهرت داشت. روزی در مجلس المنصور حاضر شد و در آنجا در باب عقیدت خویش سخنانی گفت که بر عاقبت کار خویش بیمناک گردید. چون از مجلس بیرون آمد مدتی پنهان زیست تا آن‌گاه که المنصور بمرد. پس از مرگ او در بلاد کزوله آشکار شد و دعوی امامت کرد و مدعی شد که از قحطان است. مراد او، این سخن رسول خدا بود که گفته است: لا تقوم الساعة حتی یرج رجلٌ من قحطان یقود الناس بعصاه. یملاها عدلا کما ملئت جوراً. الی آخر الحدیث. از شعرهایی که به او نسبت داده‌اند این بیت هاست:

قولوا لا بناء عبدالمومن بن علی	تأهبوا لوقوع الحادث الجلل
قد جاء سید قحطان و عاملها	و منتهی القول و الغلاب للذول
والناس طوعا عصاه و هو سائقهم	بالامرو النهی بحر العلم و العمل
تبادروا امره فالله ناصره	والله خاذل اهل الزيغ والمیل

الناصر لشکر بر سر او فرستاد و منهزمش ساخت. او خود کشته شد و سرش را به مراکش فرستادند و در آنجا بیاویختند.

دولت المستنصر یوسف بن محمد الناصر

چون محمد الناصر به هلاکت رسید با پسرش یوسف، در سال ۶۱۱ بیعت شد. یوسف جوانی شانزده ساله بود و المستنصر لقب یافت. ابن جامع و مشایخ موحدین بر رای او چیره شدند و زمام کارش را به دست گرفتند. بیعت ابو محمد بن شیخ ابو حفص که در افریقیه بود، به سبب صغر سن المستنصر مدتی به تأخیر افتاد. ولی در اثر کوشش وزیر، ابن جامع و صاحب الاشغال، عبدالعزیز بن ابی زید کار بیعت صورت گرفت. المستنصر بنا به اقتضای سن جوانی به تدبیر امور ملک نمی پرداخت. چندان از «السید»ها را به امارت اطراف فرستاد. ابوابراهیم پدر المرتضی بود. عم خود السید ابواسحاق احوال را امارت اشبیلیه داد.

الفونسو بر مواضعی که موحدین از او گرفته بودند مستولی شد و پادگان اندلس را به هزیمت داد و رسول او ابن الفخار بیامد. ابن جامع که مقام وزارت داشت با او پیمان صلح بست. سپس ابن جامع از وزارت برکنار شد و این بعد از هلاکت ابن ابی زید به سعایت ابوزید بن یوجان بود. المستنصر ابویحیی الهزرجی را وزارت داد و ابوعلی بن اشرفی را منصب صاحب الاشغال داد.

پس از چندی از ابن جامع خشنود شد و او را به وزارت بازگردانید و ابوزید بن یوجان را از ولایت تلمسان عزل کرد و ابوسعید بن المنصور را به جای او فرستاد و ابوزید را به مرسیه روانه نمود و در آنجا دربندش آورد. ایام حکومت المستنصر همه در صلح و آرامش گذشت، تا آنگاه که در سال ۶۱۳ بنی مرین در حوالی فاس آشکار شدند. المستنصر والی فاس، السید ابوابراهیم را با جماعات موحدین به جنگ ایشان فرستاد. بنی مرین او را شکست دادند و اسیر نمودند و چون شناختندش آزادش کردند. در این هنگام خبر هلاکت ابو محمد بن ابی حفص صاحب افریقیه رسید. سید ابوالعلی برادر المنصور را به امارت آن دیار گسیل داشت. ابوالعلی پیش از این والی اشبیلیه بود که پس از چندی او را به سعایت ابن مثنی از خواص سلطان عزل کرده بود. ابوالعلی به افریقیه رفت و ما در اخبار فرزندان ابو حفص از او سخن خواهیم گفت.

در ناحیه فاس مردی از عبیدیان که به العاضد انتساب داشت و مهدی نامیده می شد خروج کرد. سیدابو ابراهیم برادر المنصور که والی فاس بود نزد پیروان او اموالی فرستاد. آنان مهدی را دستگیر کرده نزد او فرستادند و او به قتلش آورد. در سال ۶۱۹ المستنصر بالله عم خود ابو محمد معروف به العادل را امارت مرسیه داد و از غرناطه عزل کرد.

المستنصر بالله یوسف در سال ۶۲۰ چشم از جهان فرو بست و اوضاع آشفته شد و ما در این باب سخن خواهیم گفت.

خبر از دولت المخلوع برادر المنصور

چون المستنصر در روز عید قربان سال ۶۲۰ درگذشت، ابن جامع و موحدین گرد آمدند و با السید ابو محمد عبدالواحد برادر المنصور بیعت کردند. ابو محمد زمام کارها به دست گرفت و نخست ابن اشرفی را برای گرفتن اموال به مطالبه گرفت و برادر خود ابو العلی را باردیگر امارت افریقیه داد، در حالی که المستنصر به عزل او فرمان داده بود ولی چون منشور ولایتش برسد، مرده بود. پسرش ابوزید المُنْمَر زمام امور به دست گرفت و ما در اخبار افریقیه از آن سخن خواهیم گفت.

المخلوع فرمانی صادر کرد که ابوزید عبدالرحمان بن موسی بن یوجان از بند آزاد شود و آزاد شد. ولی ابن جامع او را از این کار منع کرد و او برادر خود ابواسحاق را با چند کشتی فرستاد تا او را به میورقه تبعید کند. والی مرسیه ابو محمد عبدالله بن المنصور بود. ابن یوجان او را برانگیخت که برضد عبدالواحد قیام کند و او را گفت که از المنصور شینده که پس از الناصر حکومت از آن او خواهد بود. مردم ابن جامع را ناخوش می داشتند. والیان اندلس که همه از فرزندان المنصور بودند به سخن او گوش نهادند. او نیز پس از چندی که در بیعت با عمش در تردید بود دعوی خلافت کرد و العادل لقب یافت. برادرانش ابو العلی صاحب قطبه و ابو الحسن صاحب غرناطه و ابو موسی صاحب مالقه در نهران با او بیعت کردند.

ابو محمد بن ابی عبدالله ابن حفص بن عبدالمومن، معروف به البیاسی صاحب جیان بود. مخلوع او را عزل کرد و عم خود ابو الریبع بن ابی حفص را به جای او برگماشت البیاسی برآشفته و با العادل بیعت کرد و با ابو العلی صاحب قرطبه که برادر العادل بود به

اشبیلیه رفت، عبدالعزیز برادر المنصور و المخلوع در آنجا بود و به دعوت ایشان داخل شد. ابوزید بن ابی عبدالله برادر البیاسی از بیعت با عادل امتناع کرد و همچنان در اطاعت المخلوع باقی ماند. عادل از مرسیه به اشبیلیه رفت و با ابوزید بن یوجان به شهر درآمد. خبر به مراکش رسید و موحدین را بر سر المخلوع خلاف افتاد و به عزل این جامع و تبعید او به میان قبایل هسکوره مبادرت ورزیدند. ابوزکریا یحیی الشهید بن ابی حفص عهده‌دار امور هتانه شد و یوسف بن علی عهده‌دار امر ینملل. ابواسحاق بن جامع چند کشتی بفرستاد تا مانع عبور عادل از دریای زقاق شود و این جامع را به هنگامی که به هسکوره می‌رفت در نهان گفته بود که قصد عادل کند ولی کارش به پایان نیامد و در جایی نهان در سال ۶۲۱ کشته شد. موحدین با عادل اعلام بیعت کردند. والله اعلم.

خبر از دولت عادل ابو محمد عبدالله بن المنصور

چون خبر بیعت موحدین با المخلوع به عادل رسید و نامه زکریا بن الشهید را که در آن قضایای خلافت المخلوع آمده بود بخواند، با البیاسی دل بد کرد و او نیز سر به شورش برداشت و در بیاسه مردم را به خلافت خود دعوت کرد و الظافر لقب گرفت و به کار پرداخت. عادل برادر خود ابوالعلی را به جنگ او فرستاد ولی البیاسی مقاومت ورزید. پس از او ابوسعید بن شیخ ابوحفص را فرستاد، از او نیز کاری بر نیامد اوضاع اندلس بر عادل برآشفته و حملات مسیحیان بر اشبیلیه و مرسیه افزون شد و عادل در مرسیه بود لشکر موحدین در طلیاطه درهم شکست. خواصش او را به ابن یوجان ترغیب کردند و پس رهسپار سبته شد. بیاسی را در اندلس کار بالا گرفت. مسیحیان نیز او را یاری دادند عادل خود از آب گذشت و برادر خود ابوالعلی را امارت اندلس داد. به هنگامی که در قصر المجاز بود عبّو بن ابی محمد بن الشیخ ابن حفص بر او داخل شد. پرسید حال تو چون است؟ و او این بیت بر خواند:

حَالٌ مَتَى عَلِمَ ابْنُ مَنْصُورٍ بِهَا جَاءَ الزَّمَانُ إِلَيْهِ مِنْهَا تَائِبًا

عادل این سخن بیسندید و او را امارت افریقیه داد و نوشت که السید ابوزید عمش بیاید و به سلا رفت و در آنجا اقامت گزید و شیوخ جُشَم را فراخواند. ابن یوجان را به هلال بن حمیدان بن مقدم امیر خلط توجه و خصوصیتی بود. ابن جرّمون امیر سفیان درآمدن درنگ کرد خلط و سفیان به زد و خورد پرداختند و عادل به مراکش شتافت. به شهر

داخل شد و ابوزید بن ابی محمد بن الشیخ ابی حفص را وزارت خویش داد. و با ابو یوجان دل بد کرد. ابن‌الشهید و یوسف بن علی شیخ هتانه و تینملل بر امور دولت او غلبه یافتند. سپس میان هسکوره و خلط خلاف افتاد و در نواحی مراکش دست به آشوب زدند. ابن یوجان به جنگ ایشان بیرون رفت ولی پیروزی حاصل نکرد. آنان بلاد دکاله را ویران کردند. آن‌گاه العادل سپاهی از موحدین به سرداری ابراهیم بن اسماعیل بن شیخ ابو حفص به نبرد ایشان فرستاد. او همان کسی است که در افریقیه با خاندان شیخ ابو محمد به نزاع برخاست و - چنان‌که گفتیم - منهزم شد و به قتل رسید. ابن‌الشهید و یوسف بن علی برای گرد آوردن سپاهی به دفع هسکوره به میان قبایل خود رفتند ولی هر دو به خلع العادل و بیعت با یحیی بن الناصر متفق شدند و آهنگ مراکش کردند و به قصر او داخل شدند و تاراجش نمودند. العادل را در روز عید فطر سال ۶۲۴ خفه کردند.

خبر از دولت ابوالعلی المأمون بن المنصور و مزاحمت یحیی بن الناصر او را چون المأمون از شورش موحدین و عرب برضد برادرش و فروپاشیدن دولت او، خبر یافت در اشیلیه به نام خود دعوت کرد. پس بیشتر اهل اندلس با او بیعت کردند. همچنین السید ابوزید صاحب بلنسیه و شرق اندلس نیز با او بیعت نمود. سپس - چنان‌که گفتیم - موحدین بر العادل بشوریدند و او را در قصرش کشتند و با یحیی پسر برادرش الناصر بیعت کردند. پس به ابن یوجان در نهان نامه نوشت و در فساد امور دولت دست به اقدام زد. با هسکوره و عرب توطئه کرد و آنان به مراکش حمله نمودند و سپاهیان موحدین را درهم شکستند. ابن‌الشهید از توطئه ابن یوجان خبر یافت و او را در خانه‌اش بکشت و یحیی بن الناصر به پناهگاه خود رفت. موحدین او را عزل کردند و با المأمون بیعت کردند.

بیشتر این امور به دست ابوعبدالله حسن غریفر و السید ابو حفص بن ابی حفص صورت گرفت. خبر به یحیی بن الناصر و ابن‌الشهید رسید. اینان در سال ۶۲۶ به مراکش آمدند و آنان را کشتند. صاحب فاس و صاحب تلمسان محمد بن ابی‌زید بن یوجان و صاحب سبته ابوموسی بن المنصور و صاحب بجایه پسر برادرش ابن‌الاطاس با المأمون بیعت کردند. فرمانروای افریقیه از بیعت امتناع کرد و ابن بدان سبب بود که امیر ابوزکریا زمام همه کارها به دست گرفته بود - و ما در این باب سخن خواهیم گفت - و بر دعوت

یحیی بن الناصر جز افریقیه و سجلماسه جایی باقی نماند.

الیاسی به قرطبه رفت و آنجا را تصرف کرد. سپس به اشبیلیه راند و در آنجا با ابوالعلی المأمون نبرد کرد و در حالی که پادشاه مسیحیان نیز با او بود. در این هنگام قجاطه و دیگر دژهای مسلمانان را به او واگذار کرده بود. المأمون در نواحی اشبیلیه ایشان را شکست داد. الیاسی به قرطبه رفت. در آنجا مردم بر او بشوریدند. او به حصن المدوّر پناه برد و جان خویش برهانید. وزیر او ابو یبورک^۱ بر او غدر کرد و سرش را در اشبیلیه نزد ابوالعلی المأمون آورد.

سپس محمد بن یوسف بن هود بشورید و مرسیه را بگرفت و بر بسیاری از بلاد مشرق اندلس - چنانکه در اخبار او آوردیم - مستولی گردید. المأمون لشکر بر سر او برد و به محاصره اش انداخت. چون بدو دست نیافت به اشبیلیه بازگردید. آنگاه در سال ۶۲۶ به مراکش راند. و این به هنگامی بود که مردم مغرب او را فراخوانده بودند و بیعت های خویش برای او فرستاده بودند. هلال بن حمیدان امیر خلط نیز او را دعوت کرد. از پادشاه فرنگان نیز سپاهی از مسیحیان خواسته بود که به یاری او آیند. او نیز با شرطی که المأمون همه آن شروط را پذیرفته بود سپاهی به یاریش گسیل داشت. المأمون از آب گذشت و به این سو آمد. مردم اشبیلیه به بیعت ابن هود شتافتند. یحیی بن الناصر در برابر او برخاست، المأمون او را منهزم ساخت و هر که را از موحدین و عرب که با او بودند بکشت. یحیی به کوه هتانه گریخت. سپس المأمون به پایتخت داخل شد و مشایخ موحدین را احضار کرد و اعمال آنان را یک یک بر ایشان برشمرد و صدتن از اعیانشان را بگرفت و بکشت و نامه به شهرها فرستاد که نام مهدی از سکه و خطبه حذف کنند و کلماتی را که مهدی به زبان بربری در اذان و نماز افزوده بود یا این عبارت که در اذان صبح بانگ می کردند: «اصبح ولله الحمد» و آیین هایی که مخصوص مهدی و عبدالمومن بود به میان فرزندان او جاری شده بود همه را منع کرد. و آنان را از این رو که مهدی را امام معصوم می دانستند نکوهش کرد.

مسیحیانی که با او بودند اجازه داد که بر طبق شرطی که کرده بودند کلیسا بسازند و ناقوس های خود را در آنجا به صدا در آورند. پس از او ابن هود بر اندلس مستولی شد و بقایای موحدین را از آنجا براند و هر کس از آنان را در هر جا یافت، بکشت. از جمله

۱. B: میورک

سید ابوالربیع پسر برادر المنصور که از سوی المأمون والی قرطبه بود، کشته شد. امیر ابوزکریابن ابی محمد بن شیخ ابو حفص در افریقیه زمام همه کارها به دست گرفت و در سال ۶۲۷ خلع طاعت کرد و منشور امارت بجایه را به سید ابو عمران فرزند عمش محمد الحرصانی^۱ داد و ابو عبدالله اللّحیانی برادر امیر ابوزکریا را همراه او نمود. یحیی بن الناصر لشکر بر سر او برد و منهزم گردید. باردیگر لشکر برد، این بار همه یارانش کشته شدند و سرهایشان بر باروی حضرت نصب شد و یحیی خود به بلاد درعه و سجالماسه گریخت.

آنگاه برادر ابوالعلی المأمون، ابوموسی، بر او بشوریدند و در سبته دعوی نمود و الموید لقب یافت. المأمون از مراکش لشکر بیرون آورد. در راه خبر یافت که قبایل بنی فازاز و مکلاته، مکناسه را محاصره کرده‌اند و در آن نواحی دست به آشوب زده‌اند. المأمون برای رفع ماده فساد به حرکت آمد تا به سبته براند. سه ماه سبته را محاصره نمود. ابوموسی از ابن هود فرمانروای اندلس یاری طلبید. او نیز با چند کشتی به یاریش شتافت. چون المأمون از مستقر خویش پای بیرون نهاد یحیی بن الناصر برفت و با همدستی عرب‌های سفیان - که شیخشان جرمون بن عیسی بود - و نیز ابوسعید بن وانودین شیخ هنتانه به شهر درآمد و در آن نواحی دست به کشتار و تاراج زد. ابوالعلی المأمون با شنیدن این خبر از سبته آهنگ حضرت کرد ولی در راه، در وادی ام‌الربیع در آغاز سال ۶۳۰ بمرد. به هنگام آمدن او برادرش ابوموسی به طاعت ابن هود درآمد و دست او بر سبته گشاده گردانید. والله تعالی اعلم.

خبر از دولت عبدالواحد الرشید بن ابوالعلی المأمون

چون المأمون به هلاکت رسید با پسرش عبدالواحد بیعت شد و الرشید لقب گرفت. یاران المأمون مرگ او را پنهان داشتند و شتابان به سوی مراکش در حرکت آمدند. یحیی بن الناصر راه بر آنان بگرفت. یحیی ابوسعید بن وانودین را در مراکش به جای خود نهاده بود. در این نبرد یحیی از آنان شکست خورد و بسیاری از یارانش که با او بودند کشته شدند. الرشید به مراکش رسید، ساعتی با او در کشاکش بودند، سپس از شهر بیرون آمدند و با او بیعت کردند. از همراهان او یکی عمش سید ابو محمد سعد بود که در

۱. B: الحرصانی

دولتش مقامی شامخ یافت و تدبیر و بست و گشاد کارها به دست او بود. پس از استقرار الرشید در مراکش، عمر بن وقاریط بزرگ قبیلهٔ هسکوره با جمعی از فرزندان و برادر المأمون که در نزد او بودند از اشیلیه به او پیوست و این به هنگامی بود که مردم اشیلیه بر آنان شورش کرده بودند. اینان در سبته نزد عم خود ابوموسی ماندند و چون ابن هود سبته را گرفت به مراکش آمدند. سپس به میان قبایل هسکوره رفتند. ابن وقاریط از الرشید حذر می‌کرد و می‌خواست که نزد او بازنگردد ولی اکنون با آوردن این فرزندان می‌خواست به او تقرب جوید. چون نزد الرشید آمد، الرشید او را بنیکویی پذیرفت و ابومحمد بن ابی سعد او را به خود نزدیک ساخت و مسعود بن حمیدان، بزرگ خلط، به مصاحبتش برگزید.

چون السید ابومحمد درگذشت ابن وقاریط به قوم خود پیوست و در میان آنها پناه گرفت و خلاف آشکار کرد و به نام یحیی بن الناصر دعوت نمود و قبایل را به مبارزه فراخواند. الرشید به سال ۶۳۱ داماد خود ابوالعلی ادریس را به جای خود در حضرت نهاد و لشکر به سوی ایشان برد و بر یحیی و جماعتش که در بلاد هزرجه بودند دستبردی نیکو زد و بر لشکرگاهشان غلبه یافت. یحیی به سجلماسه گریخت. الرشید به پایتخت خود بازگردید. بسیاری از موحدین که با یحیی بودند از او امان خواستند و به حضرت او آمدند. بزرگ ایشان ابوعثمان سعید بن زکریا کدمیوی^۱ بود. باقی نیز به سعی او از پی او آمدند. شرط اینان آن بود که آیین‌های مهدی را که المأمون برانداخته بود اعاده کند. دیگر از کسانی که به نزد او آمدند، یکی ابوبکر بن یعزی تیمملی رسول یوسف بن علی بن یوسف، شیخ تیممل بود و یکی محمد بن یرزیکن هتانی رسول ابوعلی بن عزوز بود. این دو نزد کسانی که آنان را به رسالت فرستاده بودند، بازگشتند و گفتند که شرط پذیرفته آمده است. موسی بن الناصر برادر یحیی نیز با ایشان بیامد و از پی آنان ابومحمد بن ابن زکریا نیز بیامد و از تجدید آیین‌های مهدی دلشان آرامش یافت.

مسعود بن حمیدان المخلطی را عمر بن وقاریط به سبب صحبتی که میان آن دو بود برضد الرشید ترغیب کرده بود و او را به نیرو و کثرت یاران خود دلگرم ساخته بود. گویند شمار خلط در آن هنگام بیش از دوازده هزار تن بود و این غیر از پیادگان و اتباع و سپاهی لشکر بود. شیخ خلط از فرمانبرداری تن می‌زد و در ارسال باج و خراج بسی

۱. متن: کدمیونی

درنگ می‌کرد. الرشید برای به چنگ آوردن مسعود حيله‌ای اندیشید، بدین ترتیب که سپاه خود را به فرماندهی وزیرش سید ابومحمد، به حاحه فرستاد تا مسعود فضا را خالی انگارد و بیم از دلش برود. در این حال او را به حضرت خواند. مسعود به حضرت شتافت. معاویه عم عمر بن وقاریط نیز با او بود. چون معاویه به قصر داخل شد گرفتندش و در ساعت به قتلش آوردند. آن‌گاه مسعود بن حمیدان را به مجلس فراخواند تا با او سخن گوید. او را و اصحابش را نیز گرفتند پس از کشاکش سختی کشتندش. الرشید در این پیکار به مقصود دل خویش رسید. آن‌گاه وزیر و سپاهیان خود را از حاحه فراخواند. چون خبر قتل ایقان به قومشان رسید یحیی بن هلال بن حمیدان را بر خود ریاست دادند و به دیگر نواحی در حرکت آمدند و به دعوت به نام یحیی المعتمصم پرداختند و او را از مکانش که در دور دست بود فراخواندند. عمر بن وقاریط آنان را واداشت که به پایتخت حمله برند سپاه مراکش به دفاع بیرون آمد. سردار این دفاع عبدالصمد بن یلوان بود.

سپاه مسیحیان که در مراکش بود نیز به یاری الرشید به جنگ پرداخت با این همه لشکر مراکش شکست خورده به شهر بازگردید. در شهر آذوقه مردم به پایان رسیده بود. الرشید آهنگ آن نمود که خود را به کوهستان‌های موحدین برساند پس به سجلماسه رفت و آنجا را تصرف کرد. محاصره مراکش شدت گرفت یحیی بن الناصر و یارانش از قبایل هسکوره و خلط به شهر حمله کردند و مرتکب اعمال ناپسند شدند و اوضاع خلافت دگرگون گردید. السید ابوابراهیم بن ابی حفص ملقب به ابن حاقه بر سلطان چیرگی گرفت.

در سال ۶۳۳ الرشید از سجلماسه به قصد مراکش بیرون آمد. به جرمون بن عیسی و قوش قبایل سفیان نامه نوشت و آنان را به یاری خواند. پس از وادی ام‌ربیع گذشت یحیی نیز با سپاه خود بیامد. دو گروه مضاف دادند. جماعت یحیی شکست خورد و بسیاری از ایشان به قتل رسیدند و رشید پیروزمند به حضرت داخل گردید.

عمر بن وقاریط، خلط را اشارت کرد که از ابن هود صاحب اندلس یاری طلبند و به دعوت او گردن نهند. پس بیعت یحیی را فسخ کردند و فرستادگان خود را در صحبت عمر بن وقاریط نزد ابن هود فرستادند. ابن وقاریط در نزد او بماند.

الرشید از مراکش بیرون آمد. خلط از مقابل او بگریختند. الرشید به فاس رفت و وزیر خود السید ابومحمد را به غماره و فازاز برای جمع‌آوری باج و خراج، فرستاد. چون خلط

بیعت یحیی بن الناصر را بگسست به میان عرب‌های معقل رفت. آنان پناهش دادند و وعده دادند که یاریش کنند. ولی در اثر اختلاف‌هایی که میانشان بروز کرد او را بناگاه و بی خبر کشتند و سرش را به فاس نزد الرشید فرستادند. الرشید سر را به مراکش فرستاد و نایب خود در مراکش، ابوعلی بن العزیز را به قتل عرب‌هایی که در بند او اسیر بودند فرمان داد. از اینان بود حسن بن زید شیخ قبیله عاصم و قائد و فائد پسران عامر از مشایخ بنی جابر. چون ابوعلی بن عبدالعزیز آنان را به قتل آورد در سال ۶۳۴ به نزد او بازگردید. الرشید خبر یافت که ابو محمد بن وانودین صاحب درعه بر سجلماسه غلبه یافته است زیرا الرشید چون از سجلماسه بیرون آمد یوسف بن علی بن یوسف تیمملی را بر آن دیار امارت داده بود. او نیز پسر خاله خود را که از بنی مردنیش بود و یحیی بن ارقم بن محمد بن مردنیش نام داشت به جای خود نهاده بود و مردی شورشگر از صنهاجه او را در خیمه‌اش کشته بود. پسرش ارقم به طلب خون پدر برخاسته بود و هرچه توانسته بود کرده بود. اکنون از الرشید بیمناک شده که مبادا عزلش کند و سر به شورش برداشته بود. الرشید در سال ۶۳۲ لشکر برسر او برد. ابو محمد بن وانودین همچنان در پی چاره بود، باشد که الرشید شهر را در تصرف آرد. چون شهر را گرفت ارقم را عفو کرد.

چون ابن وقاریط به محمد بن یوسف بن هود پیوست، در سال ۶۳۴ با چند کشتی از آن ابن هود در حرکت آمد و آهنگ سلا نمود. السید ابوالعلی داماد الرشید در سلا فرمان می‌راند. نزدیک بود که ابن وقاریط بر سلا غلبه یابد. در سال ۶۳۵ مردم اشبیلیه با الرشید بیعت کردند و از طاعت ابن هود بیرون آمدند. عامل این اقدام ابو عمرو بن الجعد بود. اینان گروهی را نزد الرشید به مراکش فرستادند تا با او بیعت کنند. در بازگشت گذارشان به سبته افتاد. مردم سبته نیز به ایشان اقتدا کردند و با الرشید بیعت نمودند و امیر خود العباس الیانشتی^۱ را خلع کردند و به نزد الرشید آمدند. الرشید نیز یکی از ایشان به نام ابوعلی بن خلاص را بر آنان امیر کرد. چند روز پس از آمدن ایشان عمر بن وقاریط را بند بر نهاده از اشبیلیه آوردند. قاضی ابن عبدالله المؤمنانی مردم را به ضد او تحریض کرده بود. این قاضی از سوی الرشید به نزد ابو هود رفته بود و مردم اشبیلیه را برضد ابن وقاریط شورانده بود. او ابن وقاریط را به گروهی از فرستادگان خویش به مراکش گسیل داشت. نخست او را در ازموور در بند کردند آن‌گاه بر شتر نشاندند و گرد شهر بگردانیدند

و در ریاط هسکوره برادر کردند. گروهی از اشیلیه و سبته آمده بودند بازگردیدند. الرشید رؤسای خلط را فراخواند همه را دریند کشید آن‌گاه سپاهیان خود را بفرستاد تا حله‌ها و احیانشان را تاراج کردند. سپس مشایخشان را بکشت و ابن وقاریط را نیز با آنان بکشت و ریشه آنان برکند.

در سال ۳۶۳ خبر بیعت محمد بن یوسف بن نصر بن الاحمر که در اندلس بر ابن هود شورش کرده بود رسید. در سال ۶۳۷ فتنه و آشوب در مغرب بالا گرفت و بنی مرین در آن سرزمین‌ها پراکنده شدند. قبیله ریاح در آغاز با آنان به پیکار پرداخت. شیخ ایشان عثمان بن نصر بود. بنی مرین آنان را منهزم ساختند و بسیاری از آنان را کشتار کردند. در سال ۶۳۵ الرشید، ابو محمد عبدالله بن وانودین را از سجلماسه فراخواند و امارت فاس و سجلماسه و غماره و نواحی آن را از سرزمین مغرب به او داد. چون بنی مرین در مغرب آشکار شدند برفت و تارومارشان نمود. سپس بار دوم و سوم بر ایشان تاخت و منهزمشان گردانید. جنگ با بنی مرین دو سال مدت گرفت. آن‌گاه به حضرت بازگردید. تجاوز بنی مرین در مغرب شدت گرفت. تا آنجا که بر بنی حمامه و بنی عسکر باج و خراج بستند. و در آن نواحی دست به فساد و تباهی گشودند. در سال ۶۳۹ الرشید کاتب خود ابو حفص ابن المؤمنانی^۱ را کشت، زیرا با بعضی از سران ملک چون عمر بن عبدالعزیز منصور در نهان رابطه یافته بود و نامه‌ای به خط او به دستش افتاده بود، بدین گونه که پیک اشتباه کرده بود و نامه را به سرای خلافت داده بود.

سال ۶۴۰ سال وفات الرشید بود. او در یکی از استخرهای قصر غرق شد و گویند او را از آب بیرون آوردند ولی در حال به تب مبتلا شد و هلاکتش در آن بود.

خبر از دولت ابوالحسن علی السعید بن المأمون

چون الرشید هلاک شد با برادرش ابوالحسن السعید، به تعیین ابو محمد بن وانودین بیعت شد و السعید المعتضد بالله لقب گرفت. ابواسحاق بن السید ابوابراهیم و یحیی بن عطوش را به وزارت برگزید. آن‌گاه مشایخ موحدین را دریند کشید و اموالشان را بستد و رؤسای عرب از قبیله جشم را از مقربان و خواص خود ساخت. و در کار خویش به آنان استظهار نمود. شیخ قبیله سفیان، کانون بن جرمون بزرگ مجلس او گردید. از آغاز بیعتش

۱. B: المأمونی